هو العلیم

حکم واقعی و ظاهری و معیار تفاوت آنها

از جعل و تنجز تا نقش دلیل در شناخت تکلیف

سلسله دروس خارج اصول فقه، برائت، جلسهٔ صدوشصت‌وپنجم

استاد
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سرّه

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ الله الرَّحمَنِ الرَّحيم

مراتب حکم واقعی

حکم از مرحلهٔ انشاء تا مرحلهٔ فعلیت و تنجّز سه مرتبه را واجد است:

جعل و انشاء حکم بر عنوان کلی

مرتبهٔ اول، مرتبهٔ انشاء است که در مرتبهٔ انشاء، حکم بر موضوعی به‌عنوان کلی مترتب است و منظور از کلیت در موضوع، نه به‌عنوان یک حقیقت مبهمه است، بلکه به‌عنوان عنوان کلی است که خود آن عنوان مولَّد از یک‌سری شرایط، قرائن، خصوصیات و متمیزاتی است که محقِّق این عنوان خواهد بود.

نقش شرایط در تعدد عناوین

در عالم انشاء، حکم روی این عنوان می‌رود؛ عنوانی که متولِّد از شرایط و قرائن است. البته عناوین تفاوت دارند و منظور از حکم در مقام انشاء این است که به تعداد عناوینی که این عناوین به‌عنوان طبیعت کلیه و طبیعت عام دارای مصادیق متفاوتی هستند، اما همهٔ آن مصادیق از نقطه‌نظر حکایت از این عنوان واحد هستند، این عنوان در اینجا محقِّق برای حکم خواهد بود. بناءً علیٰ‌هذا ممکن است که یک موضوع واحد، دارای عناوین مختلفی بشود و آن عناوین متولِّد از شرایط مختلفی باشند که به هرکدام از اینها حکم جداگانه‌ای [تعلق بگیرد] و این معنا، معنای تعلق و جعل حکم در مقام انشاء است.

تعلق حکم به عنوان خمر

خمر مِن حیثُ إنّه خمرٌ هیچ حکمی ندارد و یک حقیقت خارجی است که این حقیقت خارجی باید یک عنوان را به خود بگیرد؛ به‌واسطهٔ خصوصیات باید این معنون به عنوانی بشود تا اینکه آن حکم انشایی نسبت به این خمر تعلق پیدا کند و الاّ خمر فی‌حدّنفسه موضوع برای حکم مبهم نخواهد بود و آنچه ما در آیات قرآن و امثال‌ذلک مشاهده می‌کنیم که احکام روی موضوعات فی‌حدّنفسه رفته است، مثل ﴿إِنَّما ٱلْخَمْرُ وَٱلْمَيْسِرُ وَٱلْأَنصابُ وَٱلْأَزْلَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ ٱلشَّيْطَانِ فَٱجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾[1]، این فقط به‌عنوان ابراز یک حقیقت مبهمه است؛ نه به‌عنوان جعل حکم واقعاً و در مقام انشاء. فقط به صرف یک بیان اجمالی از خمر، خداوند در اینجا بیان می‌کند.

حالا یک‌وقتی این موضوع ما دارای ابعاد مختلف و جهات مختلف نیست؛ دراین‌صورت این خودش فی‌حدّنفسه و صرف‌نظر از یک جهات خاصی، متعلق برای حکم خواهد بود؛ اما یک‌وقتی این موضوع ما دارای ابعاد مختلف و دارای جهات مختلف و دارای عناوین مختلف است و در اینجا حکم واقعی مختلف خواهد بود و فرق می‌کند.

بیان اجمالی احکام در آیات قرآن

مثلاً ما در احکام داریم که ﴿يَٰٓأَيُّها ٱلَّذينَ ءامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ ٱلصّيامُ كَما كُتِبَ عَلَى ٱلَّذينَ مِن

---

۱ سوره مائده (۵) آیه ۹۰. ***نور ملکوت قرآن***، ج ۲، ص ۴۸۴:
«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! استعمال خمر و شراب و قمار زدن و برای بت‌ها قربانی کردن و شتر را به‌طور قرعه و قمار قسمت کردن، پلید است و از عمل شیطان است! پس اجتناب کنید به امید آنکه به فلاح و رستگاری فائز گردید!»

﴿قَبْلِكُمْ﴾؛[1] روزه واجب است و این وجوب صوم فقط صرف تعلق حکم به یک موضوعی در شریعت است؛ نه‌اینکه منظور ما از این، جعل حکم وجوب صوم به‌عنوان حکم واقعی است! یا اینکه فرض بکنید ﴿إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ كَانَتۡ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ كِتَٰبٗا مَّوۡقُوتٗا﴾[2]، وجوب صلاة در این آیه فقط به‌عنوان مطرح شدن حکمی از احکام وجوبیه و فرضیه در شریعت است که به صلاة تعلق گرفته است؛ نه به‌عنوان اینکه وجوب صلاة یک حکم واقعی است!

تفاوت حکم اجمالی با حکم واقعی

ببینید در حکم واقعی ما بین مقام اجمال و بین مقام عمل و بین تعلق حکم بر عنوان فرق می‌گذاریم؛ حکم واقعی این نیست که فرض کنید وجوب بر صلاة تعلق گرفته است بِما هی صلاة و به‌عنوان مبهم! حکم واقعی این نیست که وجوب بر صوم تعلق گرفته است بِما هو هو مِن غیر تحققه فی تحت عنوانٍ خاصٍ! حکم واقعی این نیست که حرمت به خمر تعلق گرفته است. تمام اینها احکام اجمالی هستند و فقط از نقطه‌نظر بیان تحقق چنین حکمی آمدند بیان کردند؛ مثل همان بحثی که ما در باب اطلاق بدوی کردیم که یک‌وقتی شارع به‌نحو مبهم می‌آید یک حکمی را بیان می‌کند و این حکم، حکم واقعی نیست، بلکه فقط بیان اجمالی برای تعلق حکم بر یک موضوعی است.

فرض کنید که پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌فرمایند که ما وجوب صلاة در شریعت داریم. حالا وجوب صلاة یک حکم واقعی است یا نه؟ حکم واقعی نیست. ما وجوب صوم در شریعت داریم، اما وجوب صوم حکم واقعی نیست. ما حرمت خمر در شریعت داریم، حرمت زنا در شریعت داریم، حلیت نکاح در شریعت داریم؛ ولی اینها احکام اجمالی هستند، نه احکام واقعی و باید فرق بگذاریم. ما مراتب احکام را احکام اجمالی، واقعی، ظاهری، اوّلی، ثانوی و اینها می‌دانیم؛ ولی اینها احکام واقعی نیستند، بلکه اینها احکام اجمالی هستند! مثل اینکه شما ابتدائاً و اولاًبلااول یک‌سری مسائلی را به‌نحو اجمال مطرح کنید.

تمثیل مسائل طبابت برای حکم اجمالی

من‌باب‌مثال اگر شخصی بخواهد درس طبابت را بخواند، به‌نحو اجمال می‌گویند که آقا در طبابت چنین مطالبی هست؛ از صحت و از مرض ابدان در طبابت بحث می‌شود. اینکه یک مسئلهٔ ابتدایی و یک مسئلهٔ اجمالی است.

حالا وقتی که وارد در طبابت بشود، در آنجا با یک احکام واقعی و مسائل واقعی طبی مواجه می‌شود که آنها یک مسائل دیگر هستند. اما اینکه بگوید: «حکم واقعی و مسئلهٔ واقعی در طبابت بحث از صحت و مرض است.» این یک تعریف بدوی و یک تعریف رسمی طبابت است؛ اما مسائل طب آن مسائلی است که از احکام واقعی بحث می‌کند؛ مسائلی که مربوط به جوارح است، مسائلی که مربوط به کیفیت صحت و مرض است، امراض را بحث می‌کند، مداوا را بحث می‌کند و اینها احکام واقعی برای مسائل طبابت هستند و در شرع هم مسائل از این باب است.

پس این احکامی که مترتب بر موضوع هستند احکام واقعی نیستند؛ بلکه اینها فقط یک احکام اجمالی برای موضوع هستند. حکم واقعی چیست؟! حکم واقعی عبارت از آن حکمی است که مترتب بر موضوع بِما هو مندرجاً تحت عنوانٍ خاصٍ می‌شود!

تفاوت احکام نماز با تغییر شرایط مکلف

---

۱ سوره بقره (۲) آیه ۱۸۳. ***انوار الملکوت***، ج ۱، ص ۲۹:
«ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر شما روزه داشتن واجب شد همچنان‌که بر امم سالفه که قبل از شما بوده‌اند نیز واجب شده است.»

۲ سوره نساء (۴) آیه ۱۰۳. ***انوار الملکوت***، ج ۱، ص ۱۱۷:
«نماز (از جانب خدای تعالی) بر اهل ایمان در وقت معیّن واجب شده است.»

پس حکم واقعی وجوب صلاة بِما هی هی نیست؛ بلکه حکم واقعی صلاة در حال حضر برای کسی که صحیح و مستقیم است و ایراد و اشکالی ندارد آن صلاة با این خصوصیات واجبٌ لِهذا الشخص مِن أوّل الزوال إلی غروبِ الشمس حکم واقعی است. صلاة با توجه به شرایط سفر و با توجه به صحت و استقامت شخص واجبٌ مِن اوّل الزوال إلی غروب الشمس. صلاة برای مکلف در حال حرب با این خصوصیات واجب است مِن اوّل الزوال إلی غروب الشمس. صلاة برای مکلف در حال غرق که صلاة غرقیٰ می‌گوییم با این خصوصیات برای او واجب است و هَلُمَّ جراً.

حکم خمر و میته در اکراه و اضطرار

پس یک حکم واقعی در صلاة نداریم تا آن حکم واقعی را به همه تسرّی بدهیم. این صلاة تحت عناوین خاص، موضوع برای محمولی است که آن محمول حکم واقعی خواهد بود و همین‌طور خمر؛ خمر برای مکلف در حال صحت و در حال استقامت و بدون هیچ‌گونه محذوری و بدون اکراه و اضطراری حرام است. همین خمر برای مکلف در حال اکراه حلال می‌شود؛ این خمر برای مکلف در حال اضطرار واجب می‌شود؛ مثل أکل میته که [در حال اضطرار] نه‌تنها مباح است؛ بلکه أکل میته حتی واجب هم است؛ چون در اینجا مصلحت اهم مدّنظر است.

شمول عنوان و معنای مقام انشاء

پس حکم واقعی عبارت از آن حکمی است که مترتب بر عنوانی است و آن عنوان شمول دارد؛ یعنی در هر زمانی و در هر شرایطی این عنوان، اگر مصداق خارجی پیدا کرد این عنوان از مرحلهٔ انشاء به مرحلهٔ تنجّز و فعلیت می‌آید. این معنای حکم واقع است. پس حکم واقع در اینجا به این معناست؛ ما یک حکم داریم که آن حکم عبارت از آن تکلیفی است که آن تکلیف مترتب بر موضوع است بِما هو معنونٌ بِعنوانٍ خاصٍ تحته مصادیق متعددة، این عنوان موضوع و متعلق برای حکم واقعی خواهد بود. این را مقام انشاء می‌گوییم. این مقام جعل و مقام انشاء است. حالا این مقام جعل و انشاء لعلّ اینکه در خارج مصداقی نداشته باشد؛ پس اگر مصداق نداشته باشد این حکم دیگر حکم فعلی و منجّز نخواهد بود.

تنجز و فعلیت حکم

حکم منجّز آن حکمی است که زمینه و موقعیت برای تحقق این حکم در خارج وجود داشته باشد؛ این مقام تنجّز می‌شود. حکم فعلی آن حکمی است که مکلف مبتلا به آن مورد باشد؛ این حکم فعلی می‌شود؛ یعنی الآن برایش فعلیت دارد.

نقش میل مکلف در فعلیت تکلیف

الآن من در یک زمینه هستم که در این زمینه خمر هست و حکم تنجّز لا تشرب الخمر شامل حال من خواهد بود؛ اما اگر الآن مبتلا به خمر شدم (هنوز برای من حکم فعلی نیامد) اگر در یک مغازهٔ مشروب‌فروشی رفتم و خمر جلوی من قرار دادند هنوز من میل ندارم، هنوز برای من این فعلیت ندارد و هنوز در مقام تنجّز است و در اینجا مسائلی هست و بسیار مسائل مهمی هست و قبلاً هم یادم هست که راجع به این مسئله صحبت شد. آن افرادی که اصلاً خواست و میل به معصیت ندارند اصلاً زمینهٔ حکم فعلی برای آنها نیست؛ یعنی اصلاً حکم فعلی نسبت به آنها نیست حتی می‌توانیم بگوییم که تنجّز آن‌هم شاید نباشد!

من‌باب‌مثال اگر رسول الله باشد که اصلاً میل به حرام ندارد و دیگر در او منتفی شده است، شهوت در رسول الله منتفی است؛ البته نه‌اینکه رسول الله شهوت ندارند، بلکه شهوت حیوانی ندارند، نه شهوت انسانی که تمام احکام، مترتب بر شهوت حیوانی است که شهوت حیوانی موجب عصیان است و موجب ترتّب ذنب است؛ اما آن شهوت انسانی عنایت رحمانی است که در آنجا عصیان معنا ندارد، گناه در آنجا معنا ندارد.

مثلاً اگر شخصی میل نداشته باشد حکم برای او فعلیت ندارد، به‌خاطر اینکه اصلاً میل ندارد؛

قدح شراب و قدح خمر در قبال او قرار گرفته است ولی او اصلاً میل ندارد. اگر حتی شربت هم بود نمی‌خورد، اصلاً به‌هیچ‌وجه میل ندارد. وقتی میل نداشته باشد چطور حکم برای او فعلیت پیدا بکند؟! حکم برای او فعلیت ندارد. تکلیف در صورتی است که مکلف فعلیت برای مکلفٌ به را داشته باشد و این اصلاً فعلیت ندارد. وقتی فعلیت را نداشته باشد تعلق تکلیف از مولای حکیم بر چنین مکلفی لغو خواهد بود.

تفاوت شهوت انسانی و شهوت حیوانی

تلمیذ: شهوت انسانی چطور است؟

استاد: در شهوت انسانی آنچه هست این است که میل به نکاح وجود دارد و میل به طلب جمال وجود دارد، رغبت و شوق به جمال و شوق به نکاح وجود دارد؛ الاّ اینکه این شوق و رغبت محکوم حکم عقل و محکوم جریان صحیح و آن مسیر مستقیم و مسیر شرع در آنجا محکوم اوست، نه‌اینکه حاکم بر نفس است و شرع باید او را عقال کند و محدود کند.

در شهوت حیوانی میل به تعدّی وجود دارد، میل به جنس مخالف و میل به جمال بأیّ‌نحوٍ کان وجود دارد؛ حالا در چنین زمینه‌ای مکلف إمّا قادرٌ علیٰ کفّ نفسه عن موارد الخلاف و إمّا لیس بقادر بل یَقَعُ فی المهلکة و یرتکب عمل الحرام. پس فی‌حدّنفسه، نفسِ این شهوت حیوانی در افراد وجود دارد؛ الاّ اینکه بر طبق عقل و بر طبق مقتضیات [حرکت کند].

مهار شهوت با ملاحظات غیرشرعی

چه‌بسا در خیلی از مواقع اصلاً مسئلهٔ شرع مطرح نباشد؛ بلکه آدم به‌خاطر حیثیت و آبروی خودش زنا نمی‌کند. اگر آبروی خودش نبود و در یک جای خلوتی بود زنا می‌کرد. مسئلهٔ شرع در اینجا اصلاً مطرح نیست یا به‌خاطر ترس از عواقب است که زنا نمی‌کند؛ فرض کنید که می‌ترسد یک مشکلی پیش بیاید زنا نمی‌کند و اِلّا زنا می‌کرد یا به‌خاطر ترس از بعضی بیماری‌های کذایی و اینهاست که زنا انجام نمی‌دهد. پس کفّ نفس از اجرای و اتیان شهوت حیوانی فقط منوط به شرع نیست؛ بلکه مربوط به رعایت مصالح و مفاسدی است که انسان می‌کند که در بعضی از اوقات مصالح و مفاسد شرع است و در بعضی از مواقع مصالح و مفاسد غیر شرع و از مصالح جانبی خواهد بود. اسم این را شهوات حیوانی می‌گذاریم.

در چنین ظرفیتی حکم هم تنجّز دارد و هم در مورد ابتلا فعلیت دارد؛ حکم تنجّز این است که هنوز مورد زنا برای شخص پیدا نشده است؛ فرض کنید که در خیابان راه می‌رود و اصلاً موردی برای زنا نیست. در چنین فردی الآن حکم بر حرمت زنا تنجّز دارد؛ چون شخص ظرفیت و تمهید برای این عمل قبیح را دارد، حکم برای او تنجّز پیدا می‌کند.

تنجز و فعلیت در داستان حضرت یوسف

حالا چه موقع فعلیت پیدا می‌کند؟ وقتی که برخورد کند و مقابل با یک عمل حرام قرار بگیرد، آنجا برایش فعلیت پیدا می‌کند؛ ﴿وَلَقَدۡ هَمَّتۡ بِهِۦۖ وَهَمَّ بِهَا لَوۡلَآ أَن رَّءَا بُرۡهَٰنَ رَبِّهِۦ﴾[1]، آنجا فعلیت برای او پیدا می‌شود؛ اما در تمام احوال، حکم برای حضرت یوسف تنجّز داشت؛ ولی هنوز فعلیت نداشت. فعلیت آن‌وقت است که یقهٔ او را گرفته و خلاصه آن موقع فعلیت پیدا می‌کند و اما شهوت انسانی...

تلمیذ: پس شهوت حیوانی در او وجود داشته است؟

استاد: بله، آن‌وقت هنوز پیامبر نبود.

تلمیذ: پس از چه می‌ترسید که این کار را نکرد؟

---

۱ سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۴.
ترجمه: «و هرآینه آن زن آهنگ وی کرد و یوسف نیز اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، آهنگ او می‌نمود.» (محقق)

استاد: ﴿لَوْلَآ أَن رَّءَا بُرْهَٰنَ رَبِّهِۦ﴾؛ شرع است؛ اِ! خب زناست؛ زن شوهر دارد!

تلمیذ: شرع باعث شد یا اینکه مراعات مصالح و مفاسد را می‌کرد؟

استاد: نه بابا مصلحت چیست؟! می‌گفت: «مخفیانه.» او خودش بهتر بلد بود که چگونه شوهر را خام بکند و این حرف‌ها! این کلک زن‌ها...

تلمیذ: ...

استقلال مقام جعل از وجود مکلف

استاد: ما به‌عنوان کلی، جعل حکم داریم؛ مقام انشاء و مقام واقع هیچ ارتباطی به مکلف ندارند و این حکم در مقام انشاء و واقع روی عنوان کلی رفته است؛ سواءٌ اینکه اصلاً مکلفی در خارج باشد یا نباشد. الخمرُ مِن حیثُ هو هو، در حال صحت، در حال سلامت، بدون اضطرار و اکراه حرام است. حالا فرض می‌کنیم اصلاً در کرهٔ زمین هیچ انسانی وجود نداشته باشد، خدا از فردا می‌خواهد انسان درست بکند (این گِل را به آن‌طرف می‌چسباند و از ساعت هفت صبح مشغول می‌شوند تا دوازده شب!) ولی این حکم کلی به معنای واقع وجود دارد.

تلمیذ: چرا وجود دارد؟! حکم به‌خاطر تکلیف، تکلیف مکلف می‌خواهد؟!

استاد: حالا خدا می‌خواهد بعد درست کند؛ الآن جعل کرده است.

تلمیذ: باز هم ملاحظهٔ مکلف شده است؟

استاد: ملاحظهٔ مکلف است؛ اما نه‌اینکه الآن مکلفی فعلی باشد.

تلمیذ: بالأخره در مقام انشاء است!

استاد: جان من! ببینید الآن یک بمب اتم بیاید همهٔ مردم زمین از بین بروند؛ خب خمر در مقام انشاء هنوز است. شما حالا بگویید که تنجّز نداشته باشد و تنجّز آن به‌خاطر وجود مکلف است؛ ولی بالأخره انشاء که شده است، تا دیروز بود، یک‌دفعه امروز رفت؟! یعنی الآن ما در مقام واقع هم حکم نداریم؟! واقع که هست! وقتی حرمت خمر آمده و در قرآن هم هست معنا ندارد که واقع از بین برود؛ بلکه واقع سر جایش هست.

حالا فرض کنید که یک بمب زدند و همهٔ آدم‌های این مملکت مردند، حالا می‌گویم که در این محدودهٔ جغرافیایی حکم واقع نیست؟! اصلاً واقع ارتباطی به مکلف ندارد! تنجّز مربوط به مکلف است؛ یعنی باید مکلفی باشد، آماده باشد تا آن نسبت به این تنجّز پیدا بکند. اما اگر فرض کنید در یک محدودهٔ خاص افراد از بین رفتند حکم واقع حرمتِ خمر در اینجا چیست؟! الاّ اینکه اصلاً نسل بشر برداشته شود، اصلاً قیامت بشود، طبعاً اصلاً شرع دیگر منتفی است. در آنجا شرعی نیست؛ نه‌اینکه فعلاً در این برههٔ خاص مکلف نیست؛ خب فردا دوباره درست می‌شود.

اینکه یک روز مکلف هست و یک روز نیست دلیل نمی‌شود حکم واقعاً برداشته شود. واقع سر جای خودش هست؛ آن تنجّز با وجود مکلف می‌آید و آن فعلیت با ابتلا مکلف می‌آید. پس این سه مرحله است.

سه مرتبه حکم در برابر تقسیم آخوند

مرحوم آخوند چهار مرحله بیان کردند و از مرحلهٔ جعل گرفتند تا مرحلهٔ انشاء و تنجّز و فعلیت[1].

ما جعل و انشاء را یکی می‌گیریم.

حقیقت شهوت انسانی و عبور از نفس

و اما شهوت انسانی عبارت از آن شهوتی است که اصلاً نفس از اول اتّجاه به حلال دارد لا إلی الحرام. اصل این شهوت در وجود انسان و در وجود این مکلف مِن اوّلِ الأمر اتّجاه به حلال دارد و به

---

۱ *درر الفوائد*، ج ۱، ص ۷۰.

حرام ندارد؛ یعنی اصلاً در ذهن و در مخیّلهٔ مکلف میل به حرام ولو لحظة واحدة محقق نمی‌شود.

اختصاص شهوت انسانی به اولیای الهی

و این [مقدور] نیست مگر برای شخصی که از عالم نفس گذشته است! او فقط شهوت انسانی دارد و اِلّا اوضاع همهٔ ما خراب است. این مسئلهٔ شهوت انسانی اختصاص به ائمه علیهم‌السّلام و اولیایی دارد که اینها از مقام نفس گذشتند و دیگر در اینها میل به حرام وجود ندارد، نه‌اینکه میل وجود داشته باشد و اینها آن میل خودشان را عقال و مهار کنند. عقل و شرع در اینجا مقیِّد باشد و در اینجا کافّ نفس از وقوع در حرام باشند. نه، این شهوت انسانی همان عنوان را به مکلف می‌دهد که در تحت آن عنوان دیگر تنجّز تکلیف معنا ندارد.

حکایت گربه و محدودیت تربیت ظاهری

تلمیذ: اگر بخواهیم شخص عادی را طوری تربیت کنیم که از این شرایط حرام دوری کند نه به‌خاطر ملاحظهٔ مصالح و مفاسد و نه حتی به ملاحظهٔ شهوت بلکه اصلاً به این شاکله تربیت شود...

استاد: اگر چنین تربیتی است این دیگر معصوم است! تربیت شما تربیت آن پادشاهی است که با وزیرش حرف داشت و می‌گفت که شاکله را می‌شود عوض کرد و او می‌گفت که نمی‌شود، [اما] ظاهراً وزیر می‌گفت: «شاکله را نمی‌شود عوض کرد.»

خلاصه یک گربه را گرفت و این گربه را تربیت کرد که گوشت را وقتی که جلویش بگذارند نخورد. گربه شمع را در دستش می‌گرفت و این گربه گوشت را نمی‌خورد. یک سفره‌ای پهن کرد و وزیر را دعوت کرد وزیر هم از اوضاع خبر داشت. در این سفره هم مرغ بود و هم ماهی بود و هم چیزهای دیگر بود. این همین‌طور شمع را نگه می‌داشت و نگاه می‌کرد.

این وزیر یک‌دفعه همین‌طور که نشستند از کیسه‌اش چند تا موش درآورد و وسط انداخت! این گربه با موش که تربیت نشده بود؛ لذا شمع را انداخت و رفت در پلو و چلو و...!

تغییر خواست باطن با مجاهده نفسانی

تربیت آن خواست باطن را عوض نمی‌کند؛ خواست باطن فقط با مجاهده و با عبور نفسانی عوض می‌شود. تربیت فقط روی خواست باطن را یک پرده‌ای می‌اندازد و نمی‌گذارد که آن خواست جلوه کند و ظهور پیدا کند. بله! اگر تربیتی باشد که به‌طورکلی و واقعاً مبدّل...

... این دیگر میل ندارد و به‌طورکلی مقطوع الاعضاء شده است. سابق در دربار پادشاهان و بیت سلاطین بعضی را مقطوع الأعضاء می‌کردند که خاطرشان نسبت به اندرونی جمع باشد. این‌هم مشمول همین مسئله خواهد بود و فرق نمی‌کند.

مقام ثبوت و مقام اثبات احکام

خلاصه این مقام، مقام تنجّز است و بعد هم ابتلا مقام فعلیت است. حالا این سه مرحله‌ای که ما برای حکم واقعی عرض کردیم، به این سه مرحله مقام ثبوت می‌گوییم؛ مقام ثبوت عبارت است از تعلق حکم بر یک موضوعی در عالم واقع و در عالم تنجّز و در عالم فعلیت در تحت عناوین مختلفه بِما هو متولدٌ مِن الشرایط و مِن الأوضاع و مِن القرائن، این حکم واقع می‌شود.

حالا برای رسیدن و وصول به این حکم واقع که مقام ثبوت است، ما احتیاج به مقام اثبات داریم (از اینجا می‌خواهیم وارد حکم ظاهری بشویم) این مقام اثبات بر دو نوع است: یا اینکه این اثبات ما علم و قطع و یقین است یا اثبات ما ظن و شک است.

دلیل یقینی و انطباق اثبات با ثبوت

اگر اثبات ما علم و قطع و یقین بود به معنای انطباق و تطابق مقام اثبات و مقام ثبوت، این دلیل واقع می‌شود. پس دلیل و حجت واقع و واسطهٔ در واقع...؛ حکم واقعی، آن دلیل و آن حجت (فرق نمی‌کند که حجت ظاهری باشد، مانند خبر متواتر خبر قطعی الصدور و قطعی الدلاله؛ یا اینکه انکشاف باطنی باشد از این نقطه‌نظر فرق نمی‌کند) اگر ما را به آن حکم واقعی می‌رساند آن دلیل قطع و یا یقین

باشد، چون قطع و یقین و علم عبارت از انکشاف ثبوت بِما هو هو مِن دون زیادةٍ و مِن دون نقصانٍ است.

پس مقام اثبات با مقام ثبوت منطبق خواهد بود و این دلیل می‌شود: دلیل یقینی و دلیل واقعی. و حکمی که از این حجت و از این علم برای مکلف حاصل می‌شود این حکم را حکم واقعی می‌گویند. پس حکم واقعی عبارت از آن حکمی است که متولد از دلیلی است که آن دلیل از نقطه‌نظر اثبات، منطبق با مقام ثبوت باشد؛ یقینی و علم باشد.

دلیل ظنی و پیدایش حکم ظاهری

حالا اگر دلیل ما از نقطه‌نظر اثبات مادون مقام ثبوت بود، یعنی قدرت توان وصول به مقام واقع را نداشت، مثل اینکه دلیل ما خبر واحد ظنیّ الدلاله یا ظنیّ الصدور باشد، خبر موثق باشد، عمل به ظاهر باشد نه عمل به نص و امثال‌ذلک، در اینجا احکام ظاهر متولد می‌شوند. حکم ظاهر عبارت از آن حکمی است که مقام اثبات او تکافی مقام ثبوت آن حکم را نکند. این می‌شود حکم ظاهری.

نه‌اینکه خیال بکنید حکم ظاهری حکم در مقام شک و جهل است! حکم ظاهری حکم در جهل به تکلیف نیست؛ بلکه حکم ظاهری عبارت از آن حکمی است که دلیل دالّ بر او در مقام اثبات، مساوی با آن مقام ثبوت نباشد. ممکن است انسان در این دلیل خدشه وارد کند و ممکن است بعد کشف خلاف بشود و امثال‌ذلک. پس این را حکم ظاهر می‌گوییم. این حکم ظاهر مربوط به مقام اثبات است.

نقد تعریف مشهور حکم ظاهری

بنابراین ما چه چیزی در اینجا داریم؟! در آن موردی که ما شک به تکلیف داریم در آنجا حکم برای ما چیست؟ شک به تکلیف یعنی چه؟ یعنی شک به موضوع بِما هو هو. شک به موضوع بِما هو هو موجب می‌شود که آن موضوع ما بِما هو هو متبدل به مجهول الحکم بشود. پس عنوان مجهول الحکم خود همین عنوان، حکم واقعی است. حکمی که مترتب بر این موضوع بما أنّه مجهول الحکم است، خود نفس این حکم واقعی است؛ منتها حکم واقعی ثانوی است که این حکم واقعی ثانوی باید بعد فحص از حکم واقعی اوّلی در اینجا تحقق پیدا بکند و ما خیلی از احکام این‌طوری داریم؛ احکامی داریم که این احکام، احکام اوّلی و ثانوی هستند مانند احکام اضطرار و اکراه و امثال‌ذلک که اینها احکام اوّلی هستند و احکام ثانوی.

واقعی بودن حکم ثانوی در اضطرار

موضوع در حال صحت یک قسم است، موضوع در حال اضطرار که به‌عنوان حکم ثانوی است طور دیگری است؛ نه‌اینکه حکم ثانوی حکم ظاهری است، حکم ثانوی همان حکم واقعی است؛ منتها حکم واقعی‌ای است که با عدم آن موضوع اوّلی، این حکم ثانوی در اینجا خلق می‌شود.

حکم واقعی موضوع مشتبه

ما در اینجا دو موضوع داریم؛ یک خمر داریم که در حال صحت حکم واقعی‌اش حرمت است. این مایع بِما أنّه مشتبه الموضوع حکم واقعی آن حلیت است یا اجتناب است. پس اگر مکلف موضوع مشتبه را اتیان کند، این اتیان موضوع مشتبه در حال اشتباه و در حال خطا، حکم واقعی‌اش عبارت از حلیت و اباحه است.

حالا در مقام ظاهر آن دلیلی که متکفل این حکم واقعی است اگر دلیل ظنی باشد، این حکم ظاهری می‌شود. پس حکم ظاهری فقط مقام اثبات را می‌گویند و اصلاً به مکلف کاری ندارد. فقط در مقام اثبات اگر مکلفی آمد یک حکمی را انجام داد و بعد کشف خلاف شد، در آنجا می‌گویند که این مکلف این حکمی را که انجام داده است کفایت از آن حکم واقعی که آن حکم در مقام ثبوت بود می‌کند.

اختلاف روایت با حکم واقعی امام

لعلّ اینکه بین حکم واقع و حکم ظاهر اختلاف باشد، من‌باب‌مثال راوی روایت را آن‌طوری‌که بایدوشاید از امام علیه‌السّلام نشنیده است؛ اشتباه شنیده است، اشتباه نقل می‌کند! این حکمی را که امام

علیه‌السّلام فرمودند به‌عنوان حکم واقعی مطلبٌ و آنچه راوی از امام شنیده است مطلبٌ آخر. بین این دو تنافی هست. حالا که بین این دو تنافی هست این حکم از نقطه‌نظر عدم انطباقش با آنچه امام فرمودند، موجب می‌شود که ما به این حکم ظاهری و به این حکم واقعی بگوییم؛ البته از نقطه‌نظر عدم انطباق.

چرا؟ چون این حکم با حکم واقعی که امام علیه‌السّلام دارد منافات دارد؛ اما اگر یک مورد مجهول الحکم باشد حکم ظاهری چیست؟ حکم ظاهری اصلاً در اینجا نداریم، بلکه حکم واقعی در اینجا داریم. حکم واقعی این است که خود خداوند متعال فرموده است که در آن موردی که مشکوک الحکم است، مشکوک الموضوع است، مشتبه الموضوع است، حکم واقعی شما در این مورد حلیت است. این حکم واقعی است. چرا؟ چون الموضوعُ بِما هو مشتبَهُ الموضوع متعلق التکلیف بِما هو مجهولُ الحکم بِما هو مشکوک این خودش عنوانٌ خاصٌ یترتب علیه حکمٌ واقعاً لا ظاهراً، این عنوان است.

دلیل قطعی یا ظنی در ظرف شک

حالا این در مقام ثبوت ثابت شد. حالا در مقام اثبات آن دلیلی که ما را به این حکم واقعی می‌رساند، یک وقت دلیل قطعی است مثل سیرهٔ عقلائیه، حکم عقل یا فرض کنید دلیل شرعی است که قطعی است مثل ادلهٔ استصحاب و برائت شرعیه و ادلهٔ اصالة الحل که اینها ادلهٔ قطعیه دارند و بعداً ان‌شاءالله راجع به آن ادله بحث می‌کنیم. اگر این‌طور است در اینجا مقام اثبات با مقام ثبوت متساویین هستند. اگر این دلیلی که ما را به حکم واقعی در ظرف شک می‌رساند ظنی باشد، این حکم ظاهر می‌شود.

پس آنچه تا به حال خوانده‌ایم که گفته‌اند که حکم واقعی آن حکمی است که تعلق تکلیف به موضوع بما هو هو است، اما حکم ظاهر آن حکمی است که در ظرف شک هست، همهٔ اینها را کنار بریزید!

بازتعریف حکم اولی و ثانوی

تلمیذ: پس طبق فرمایشی که فرمودید در رابطه با تعلق احکام به موضوعات در تحت عنوان خاص است حکم واقعی است و بنابراین حکم اضطرار احتراز نمی‌شود و حکم اوّلی...، چون اینها هرکدام برای خودشان یک عنوان جدیدی درست می‌کنند، حکم ثانوی نیست؛ بنابراین که مشهور حکم ثانوی...

استاد: بله، ما می‌گوییم که حکم ثانوی نداریم. در اینجا ما می‌خواهیم مسئلهٔ اکراه یا اضطرار یا مرض را جدای از مسائل اختیار بدانیم؛ یعنی احکامی که روی اختیار رفته‌اند، یک دسته احکام هستند و احکامی که روی غیر اختیار رفته‌اند، إما بإکراه أو اضطرار أو مرض این را جدا گرفتیم. شما می‌توانید اصلاً این را نگیرید و این را حکم اوّلی بگویید که حکم اوّلی آن حکمی است که بر عناوین مختلفه است و حکم ثانوی آن حکمی است که مترتب بر فحص از حکم اوّلی می‌شود مانند موارد مجهول الحکم.

تلمیذ: منحصر به مجهول الحکم شدند.

استاد: بله، یا مشتبه الموضوع.

تلمیذ: بنابراین باید جمع کرد مسائلی که حکم ثانوی را می‌گوید، ما حکم ثانوی نداریم.

استاد: بله، حکم ثانوی همین می‌شود.

تلمیذ: مجهول الحکم می‌شود؟

استاد: مجهول الحکم می‌شود یا موارد استصحاب می‌شود یا اصالة الحل؛ اینها دارای حکم ثانوی و اینها می‌شوند، ولی باز حکم واقعی است؛ حکم واقعی ولی ثانوی است!

اللهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد